

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی
سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۸
ص ۸۵-۱۰۸

شمع آفتاب

دکتر هادی اکبرزاده *

چکیده

در این جستار ترکیب « شمع آفتاب» در بیت:

ز روی دوست دل دشمنان چه دریا بد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
(حافظ، ۱۳۷۱: ۳)

بررسی شده و اختلاف نظر حافظ پژوهان درباره آن نقد شده است. توجه به آثار معاصران حافظ و شاعران پیش از وی در استعمال ترکیب کلیشه ای « شمع آفتاب» توضیح بهاءالدین خرمشاهی، حافظ شناس بزرگ روزگار ما را که در آن آمده است: « شمع آفتاب: اضافه تشبیهی نیست. مراد مشعل و شعله آفتاب است و گرنه شمع عادی از نظر نورانیت با آفتاب مناسبتی ندارد...» رد می نماید. گشتگی مصراع دوم بیت مورد نظر در میان یازده نسخه دیوان حافظ به صورتهای « قرص آفتاب (چهار نسخه) و شمع و آفتاب (دو نسخه) و شمع آفتاب (پنج نسخه)، آمده است. نویسنده تنها صورت « شمع آفتاب» (پنج نسخه) را درست دانسته و برای اثبات این مطلب که در این ترکیب « آفتاب» به « شمع» مانند شده است، نه برعکس، شواهد فراوانی در متون گذشته یافته و نیز به نکاتی جالب توجه رسیده است:

* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد hadiakbarzade@yahoo.com

۱. ترکیب «شمع آفتاب» ترکیب کلیشه ای بوده است که به صورتهای «شمع خورشید» و «شمع مهر» نیز آمده است.
۲. گاه نیز برعکس شمع به خورشید مانند شده است.
۳. اینکه شمع گردون، شمع افق، شمع روز، شمع آسمان، شمع فلک و شمع خاورگاه استعاره از آفتاب اند، دلیلی دیگر بر این ادعاست.
۴. نکته دیگری که از شواهد به دست می آید، این است که در قدیم چراغها را از شمع روشن می کرده اند.
۵. آخرین نکته که در خصوص شمع و چراغ قابل تأمل است، این است که در زمان قدیم شمع بزرگتر و بسی برتر از چراغ بوده است:
در مصراع مورد بحث حافظ «شمع آفتاب» در برابر «چراغ مرده» نشسته است؛ یعنی «چراغ» با «آفتاب» مقایسه شده، نه با «شمع»؛ هرچند شمع نیز از چراغ بزرگتر و در روشنایی برتر بوده است. حافظ، روی دوست را به شمع مانند نمی کند، بلکه آن را آفتاب می داند تا چراغ را در برابر آفتاب نشانده باشد. چراغ در زمان قدیم با روغن می سوخته است و ضعیف و اندک نوربده و هنگام خاموشی سیاه و تیره؛ به طوری که خاقانی آن را دل سیاه نیز خوانده است.

واژه‌های کلیدی:

شمع آفتاب، شمع ماه، چراغ خورشید، چراغ قمر، استعاره

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

(حافظ، ۱۳۷۱: ۳)

«شمع آفتاب» چگونه اضافه ای است؟ حافظ شناس بزرگ روزگار ما، بهاءالدین خرمشاهی در توضیح این بیت آورده است: «شمع آفتاب: اضافه تشبیهی نیست. مراد مشعل و شعله آفتاب است و گرنه شمع عادی از نظر نورانیت با آفتاب مناسبتی ندارد. ظهیر و نزاری نیز ترکیب «شمع آفتاب» را به کار برده اند.

چون بخت در رخ تو شکر خنده زد چو صبح شد تیره رخ زغصه آن شمع آفتاب
(ظهیر، ۱۳۷۵: ۲۸۳)

نوری که هست مقتبس از شمع آفتاب بل آفتاب کرد از او اقتباس نور
(نزاری: ۳۵۷)، (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۰۷)

اشرف زاده در کتاب راز خلوتیان - که شرح ۱۰ اغزل از حافظ است - در توضیح مطلب مورد نظر آورده است: «شمع آفتاب: نور و فروغ خورشید». (اشرف زاده، ۱۳۷۹: ۱۴)

پس از تأمل در این توضیحات، نظر کزازی را نیز در کتاب دیر مغان خواندنی یافتیم. وی در معنی این بیت آورده است: «دل دشمنان از روی دوست و زیبایی آن چیزی در نمی‌باید و فرا دست نمی‌آورد، زیرا هیچ پیوندی چراغ فرو مرده بی فروغ با شمع آفتاب نمی‌تواند داشت... شمع آفتاب تشبیهی رساست. آفتاب به شمع مانند شده است. این ماندگی از دید پندار شناسی ناساز و بی‌هنجار می‌نماید، چه آنکه مانسته (مشبه به) در پندار شاعرانه و در آنچه از ماندگی خواست شاعر است، می‌باید نیک برتر از ماننده (مشبه) باشد تا بتوان ماننده را در پرتو آن به آشکارگی و روشنایی باز نمود. از این روی، می‌بایست در بیت شمع در روشنایی بسیار به آفتاب مانند می‌شد. شمع شب را آنچنان می‌افروزد که آفتاب روز را، اما خواجه به وارونگی آفتاب را که کانون روشنایی است، به شمع مانند کرده است که در برابر آن فرّ و فروغی نمی‌تواند داشت. پس یا می‌باید بر آن بود که حافظ با تشبیهی «با شگونه» شمع را به آفتاب مانند کرده است یعنی شمع در این «آمیغ بر فزوده» (ترکیب اضافی) ماننده است و آفتاب مانسته؛ بدان سان که در آمیغهایی چون

قدسرو، لب لعل، سنبل گیسو و ماه روی می‌بینیم، آنکه در گمان افتاد که خواجه بدان سان که گاه ناپروایی شاعرانه اوست در این بیت، بیان را برخی (قربانی) بدیع گردانیده است و با آوردن این تشبه که ناساز می‌نماید، تنها خواسته است شمعی را در کنار چراغی بنشانند؛ بدان گونه که در این بیتها نشانده است.

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن
مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد
چراغ روی تو را شمع گشت پروانه
مرا ز حال تو با حال خویش پروا، نه
(کزازی، ۱۳۷۵: ۵۴-۵۵)

ثروتیان نیز در تعلیقات دیوان حافظ از میان یازده نسخه، گشتگی مصراع دوم را به این صورت آورده است: «قرص آفتاب (چهار نسخه) شمع و آفتاب (دو نسخه) شمع آفتاب (پنج نسخه)» پس افزوده است: «همیشه مشبه به (هماننده) مضاف و قویتر از مشبه (مانسته) باید باشد. برابر قدیم‌ترین نسخه خطی موجود، شمع و آفتاب صحیح‌تر به نظر می‌آید. شمع آفتاب از نظر فن بیان قابل توجیه نیست. البته، در هر دو حال می‌توان گفت شمع مانند آفتاب یا لب مانند لعل است، اما قانون کلی تشبیه نقض می‌شود و می‌دانیم غرض از هر دو تشبیه با لکنایه روشنی شمع و سرخی لب است. خلاصه حافظ می‌گوید: دل دشمنان از روی دوست چیزی نمی‌فهمد و تمثیل این مطلب چنان است که روی دوست چون شمع روشن و گرم و مجلس آراست و دل دشمن چون چراغ خاموش» (ثروتیان، ۱۳۷۹: ۵۹۳)

رابطه شمع و آفتاب:

«شمع آفتاب» صحیح است، نه «شمع و آفتاب». حسینعلی هروی در مورد نادرستی ضبط «شمع و آفتاب» می‌نویسد: «در شمع و آفتاب، نسخه جلالی (چراغ مرده کجا شمع و آفتاب کجا) روی دوست یک بار به شمع و یک بار به آفتاب تشبیه شده است. طبعاً تشبیه به شمع زاید می‌نماید، چرا که چیزی بر درخشندگی روی دوست نمی‌افزاید که از آن می‌کاهد؛ مثل اینکه پهلوانی را به شیر و گربه با هم تشبیه کنیم». (هروی، ۱۳۶۸: ۲۱۹) و به نظر نگارنده «شمع آفتاب» فقط اضافه تشبیهی است و شمع به هیچ وجه به معنی «شعله و مشعل و نور» نیست. نگارنده برای اثبات این مطلب که در این ترکیب «آفتاب» به «شمع» مانده شده است، نه برعکس، شواهد فراوانی در متون گذشته یافته و نیز به نکاتی جالب توجه رسیده است که در ذیل می‌آید:

۱. ترکیب «شمع آفتاب» ترکیب کلیشه‌ای بوده است که به صورتهای «شمع خورشید» «شمع مهر» نیز آمده است:

- شمع آفتاب:

صائب:

با شمع آفتاب چه می‌جوید آسمان
شب تا به روز دیده انجم به راه کیست
(صائب، ۱۳۷۴: ۲۱۷)

می‌توان اسباب مجلس را قیاس از شمع کرد
آفتاب گرم و شمعی است از ایوان صبح
(همان، ج ۲: ۱۱۱۲۰)

جز خط دل سیه که مینماد روز خوش
بر شمع آفتاب که دامن فشانده است
(همان، ج ۶: ۳۴۹۱)

عطار:

روی تو شمع آفتاب بس است
موی تو عطر مشک ناب بس است
(عطار، ۱۳۷۵: ۱۳۵)

پیش شمع آفتاب روی او
عقل را پروانه بی پر بین
(همان: ۴۵۱)

مولوی:

شمعی است آفتاب و تو پروانه‌ای به فعل
پروانه گرد چنین شمع می‌تسی
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱۱۰۹)

سیف:

مصباح ماه را شده چون شمع آفتاب
مشک‌آه نور روشن از آن روی مشتعل
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۶۷۰)

- شمع مهر:

خواجو:

عکس پروین است یا قندیل مه یا شمع مهر
یا چراغ زهره یا روی جهان آرای دوست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۱۲)

صائب:

با مسیحای مجرد زیر یک پیراهن است
چون نسوزد شمع مهر و ماه بر بالین چرخ
(صائب، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۱۳۳)

- شمع خورشید:

سیف:

شمع خورشید که آفاق منور دارد
مهر تو در دل و سودای تو در سر دارد
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۴۳۸)

صائب:

محتاج به شمع مه و خورشید نباشد
چون سینه روشن گهران انجمن ما
(صائب، ۱۳۷۴: ۱۶۴)

صائب:

ماه و خورشید بود شمع ته دامانش
سر زلفی که سیه روزی ما را سبب است
(همان، ج ۲: ۷۱۶)

صائب:

تا بود خورشید تابان، شمع ایوان سپهر
باد روشن زین چراغ ایزدی کون و مکان
(همان، ج ۶: ۳۵۸۲)

مولوی:

تا بینی روی خوب خود در آن
ای تو چون خورشید، شمع آسمان
(مولوی، ۱۳۷۵: ۹/۱۹۷/۱)

در این شواهد آفتاب، مهر و خورشید به شمع مانند شده است.

۲. آنچه در ابیات زیر قابل توجه است، این است که بر عکس ابیات بالا شمع به

خورشید مانند شده است:

- تشبیه شمع روی به خورشید:

پیش شمع روی چون خورشید تو
صد هزاران جان و دل پروانه شد
(عطار، ۱۳۷۵: ۲۳۹)

- تشبیه شمع به آفتاب:

فردوسی:

بدو گفتم ای بت نیم مرد خواب یکی شمع پیش آر چون آفتاب
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۳۳)

آنچه تا اینجا بدان رسیدیم، این است که گاه شمع به آفتاب مانند شده و گاه بر عکس آن، آفتاب به شمع. در ترجمان البلاغه در ذکر تشبیه آمده است: «دیگری از جمله بلاغت تشبیه گفتنست. و راست‌ترین و نیکوترین آنست که چون باشگونه کنیش، تباه نگردد و نقصان نپذیرد و هر یکی از ماننده کردگان بجای یک دیگر بیستد به صورت و به معنی» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۴۴) یعنی هم بتوانیم بگوییم آفتاب چون شمع است و هم شمع، چون آفتاب است.

۳. همان گونه که ترکیب کلیشه‌ای «شمع آفتاب، شمع خورشید و شمع مهر» به کار رفته، ترکیب «شمع قمر» و «شمع ماه» نیز آمده است که در آن ماه یا قمر به شمع مانند شده است:

- شمع قمر:

مولوی:

شمع جهان است این قمر از آسمان است این قمر

چون جان بود سودای او پنهان کنی‌مش این چنین

(مولوی، ۱۳۷۶: ۱۲۷۸)

شود از شعله جهانسوز چراغ خورشید گر چو شمع قمرش با تو شبی بشانند

(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۸۰۱)

- شمع ماه:

سیف:

فروغ شمع مه پشت زمین را نگیرد جز به استظهار رویت

(همان، ۵۱۱)

صائب:

محتاج به شمع مه و خورشید نباشد چون سینه روشن گهران انجمن ما
(صائب، ۱۳۷۴: ۱۶۴)

وحشی:

چنین تا از فلک بنمود مهتاب جهان را داد نور شمع مه، تاب
جامی:

مهر را نوردده روز که کرد ماه را شمع شب افروز که کرد
(جامی، ۱۳۷۸: ۵۲)

صائب:

زنور عاریت بگذر که شمع ماه تابان را اگر صدبار روشن می کنی خاموش می گردد
(صائب، ۱۳۷۴: ۴۲۱)

صائب:

مهر را سوختگان بوته خاری گیرند ماه را زنده دلان شمع مزاری گیرند
(همان: ۵۳۲)

۴. در ترکیب کلیشه‌ای «شمع آفتاب، شمع مهر و شمع خورشید» آفتاب و... به شمع مانند شده است. در ابیات زیر، ترکیب کلیشه‌ای «چراغ خورشید، چراغ مهر و چراغ خور» را داریم که مشبه به چراغ است، نه شمع. پس می‌توان گفت آفتاب در ابیات بالا به شمع و در ابیات زیر به چراغ مانده شده است.

- چراغ آفتاب:

صفا آینه زنگار دارد فلک دود چراغ آفتاب است
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۱۵۲)

- چراغ خورشید:

شود از شعله جهانسوز چراغ خورشید گر چو شمع قمرش با تو شبی بنشانند
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۸۰۱)

- چراغ خور:

تا شد چراغ خور، دوان اندرز جاج آسمان

بی عشق کس نوری ندید از شمع رای خویشتن

(همان، ۳۷۰)

- چراغ مهر:

هاتف:

چراغ مهر عالم تاب مستغنی است از روغن

(هاتف، ۱۳۵۹: ۱۵۲)

فروزد شمع اقبال به نور خویشتن آری

صائب:

عبث ابرتر مژگان به داغ سینه می بارد

(صائب، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۴۱۳)

چراغ مهر از تردستی شبم نمی میرد

صائب:

که خون صد چراغ مهر را در آستین دارد

(همان: ۱۴۲۹)

کجا پروای این سرگشگان آن مه جبین دارد

۵. در ابیات زیر ماه به چراغ تشبیه شده است همانگونه که در بالا آفتاب به چراغ

مانند شده بود:

- چراغ قمر:

سیف فرغانی:

کز زیت فیض تست چراغ قمر منیر

(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۳)

چون آفتاب بر دل هر ذره روشن است

- چراغ ماه:

صائب:

چون نسوزد شمع قمر و ماه بر بالین چرا؟

(صائب، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۱۶)

ماه و خورشید بود شمع ته دامانش

صائب:

از خط فروغ روی تو پنهان کجا شود؟
خامش چراغ ماه به دامان کجا شود؟
(همان، ج ۴: ۲۰۴۸)

محتشم:

شمع حسنت فروغ هر مجلس
ماه رویت چراغ هر محفـ
(محتشم کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۷۰)

نظامی:

مه که چراغ فلکی شد تنش
هست ز در یوزه خور روغنش
(زنجانی، ۱۳۷۲: ۳۶۷)

سیف:

زنگی شب چراغ ماه به دست
پاسبان وار بر سر کو بود
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۲۰۷)

با توجه به موارد بالا ممکن است مشبه، آفتاب یا ماه باشد و مشبه به شمع یا چراغ باشد و هر کدام از مشبه‌ها برای هر کدام از مشبه‌ها بیاید.

۶. دلیل دیگر برای اثبات این نظر که شمع آفتاب اضافه تشبیهی است، این است که در شواهد زیر «شمع» استعاره مصرحه از آفتاب است؛ یعنی آفتاب مشبه بوده و شمع مشبه به که از آن تشبیه، فقط مشبه به آمده است (استعاره‌های مصرحه در ابیات زیر از شمع آفتاب به شمع به وجود آمده):

- شمع افق:

سعدی:

برخی جانت شوم که شمع افق را
پیش بمیرد چراغدان ثریا
(سعدی، ۱۳۷۲: ۴۱۲)

- شمع روز:

انوری:

چو شمع روز روشن از ایوان آسمان
ناگه در اوفتاد به دریای بی کران

بهر سپهر کوژ ردا کرد و طیلسان
(انوری، ۱۳۷۶: ۳۶۲)

روشن زمین و فرق هوا را ز قیر مشک

- شمع آسمان:

مثنوی:

انقطاع و خلوت آری را بمآن
(مولوی، ۱۳۷۵: ۸/۳۶۴/۲)

پیش این جمعی چو شمع آسمان

صائب:

درسیه مستی ز شمع آسمان روشن تری
(صائب، ۱۳۷۴، ج ۵، ۲۸۰)

تابه هشیاری چه باشد نور رخسارت که تو

حافظ:

چه شعله است که در شمع آسمان گیرد
(حافظ، ۱۳۷۱: ۹۰)

چه پرتو است که نور چراغ صبح دهد

- شمع فلک:

ای ساقی صبحی در ده می شبانه
(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۲۴)

می برزند ز مشرق شمع فلک زبانه

- شمع خاور:

حافظ:

شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع
(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۹۶)

بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع

در شواهد زیر نیز چراغ آسمان استعاره مصرحه از آفتاب است:

خاقانی:

و زتف آهم هزاران شمع بتوان درگرفت
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۳۰)

از دم سردم چراغ آسمان بتوان نشاند

سیف:

چراغ آسمان آنگه دهد نور که رویت بر فرورد در زمین شمع
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۴۳۰)

عراقی:

از فروغ روی خود روی زمین افروخته پس بهانه بر چراغ آسمان انداخته
(محشم، ۱۳۷۲: ۲۱۸)

چراغ روز:

چراغ روز بنشیند شب ار چون شمع برخیزم ز مهرم آستین پوشد هم ار دامن بر افشانم
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۰۳)

چراغ آسمان در بیت زیر استعاره از ماه است:

سیف:

اگر نه مقتبس بودی به روز از شمع رخسارت نبودی در شب تیره چراغ آسمان روشن
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۱۵۲)

رابطه چراغ و شمع:

۷. نکته‌ای دیگر که از شواهد زیر به دست می‌آید، این است که در قدیم چراغها را

از شمع روشن می‌کرده‌اند:

قطران:

آموختن توان ز یکی خویش صد ادب افروختن توان ز یکی شمع صد چراغ
(دیوان قطران، به نقل از دهخدا)

شمع باشد هنر که چون افروخت زان یکی صد چراغ بتوان سوخت
(همان)

انوری:

و اکنون همه شب منتظرم تا بفروزند شمعی که بهر خانه چراغی نهد از غیب
(انوری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۲۲)

مولوی:

چون چراغی نور شمعی را کشید
همچنین تا صد چراغ از نقل شد
هر که دید آن را یقین آن شمع دید
دیدن آخر لقای اصل شد
(مثنوی: ۱۴/۱۱۸/۱)

اگر نقاب براندازی از جمال به شب
اگر نه مقتبس بودی بروز از شمع رخسارت
چراغ مرده ز شمع رخ تو در گیرد
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۴۳۶)

من چراغ مرده‌ام تو مجلس افروزی چو شمع
بر دهانم نه لبی تا زنده گردانی مرا
(همان، ۱۵۲)

(همان، ۵۶۴)

فروغی:

معطر شد دماغ جان من از بوی گیسویش
منور شد چراغ چشم من از شمع رخسارش
(فروغی، ۱۳۷۸: ۱۵۳)

خواجوی:

چراغ مجلس مستان ز شمع چهره بر افروز
ز بهر نقل حریفان شکر زیسته فرو ریز
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۰۵)

خاقانی:

شد باغ ز شمع گل رعنا روشن
از پرتو روی آتشین رخساری
و زمشعل لاله گشت صحرا روشن
گردید چراغ دیده ما روشن
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۶۹)

حال رابطه ظریف شمع و چراغ و افروختن شمع از چراغ دشمن، در این بیت حافظ کاملاً مشخص تر می‌شود و به همین خاطر است که می‌گوید:

وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد
چو شمع صومعه افروزی از چراغ کنشت
(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۱۱)

یا:

من چراغ مرده‌ام تو مجلس افروزی چو شمع
بر دهانم نه لبی تا تازه گردانی مرا
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۵۶۴)

۸. آخرین نکته که در رابطه شمع و چراغ درخور تأمل است، این است که در زمان قدیم شمع بزرگتر و برتر از چراغ بوده است:

شرفنامه:

شب از روز رخشنده چون گوی برد
چراغی بیفروخت شمعی ببرد
(نظامی، ۱۳۶۸: ۱۴۶۹)

مثنوی:

خلق جویان چراغی گشته بود
پیش آن شمعی که مه را می‌فزود
(مولوی، ۱۳۷۵: ۲/۱۱۴)

خسرو و شیرین:

چراغی کو شبم را بر فروزد
به از شمعی که رختم را بسوزد
(نظامی، ۱۳۶۶: ۵۵۵)

شرفنامه:

همیدون در این چشم روشن چراغ
ابوبکر شمع است و عثمان چراغ
(همان، ۱۳۶۸: ۷۱)

مخزن الاسرار:

محرم این پرده زنگی نورد
صبح که پروانگی آموخت است
کوش کزان شمع به داغی رسی
کیست در این پرده زنگار خورد
خوشر از این شمع نیفروخته است
تا چو نظامی به چراغی رسی
(زنجانی، ۱۳۷۲: ۲۸۷)

حافظ:

مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد
(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۵۷)

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن

حافظ:

مرا ز حال تو با حال خویش پروا، نه
(ثروتیان، ۱۳۷۹: ۴۰۴)

چراغ روی تو را شمع گشت پروانه

خواجو:

شمع این طارم نه پنجره پروانه ماست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۹۵)

گر چراغ دل ما از نفس سرد بمرد

خواجو:

که شمع شادیم از تند باد غم بنشست
(همان: ۲۱۴)

به جام باده چراغ دلم منور کن

سعدی:

گل فرا دست آمدت مهر از گیا بر داشتی
(سعدی، ۱۳۷۲: ۶۰۷)

شمع بر کردی چراغت باز نامد در نظر

سعدی:

پیش وجودت چراغ باز نشسته است
(همان: ۴۳۱)

شمع فلک با هزار مشعل انجم

آسان فرا گرفتم در خرمن اوفتادی
(همان: ۶۰۹)

اول چراغ بودی آهسته شمع گشتی

خاقانی دل چراغ را سیاه تصویر کرده:

آتشین داری زبان زان دل سیاهی چون چراغ
(معدن کن، ۱۳۷۲: ۴۰)

از درون سو تیرگی داری و بیرون سوصفا

صائب:

که کار شمع کافوری کند دود چراغ آنجا
(صائب، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۶۴۸)

به زلف او، جدا از چشم روزنخانه‌ای دارم

سیف:

شعر خود نزدیک او آگه نه‌ای ای زنده‌دل
کز چراغ مرده پیش شمع روغن می‌بری
(سیف فرغانی، ۱۳۶۰: ۲۱۶)

خسرو و شیرین:

نگه دارم به چندین اوستادی
ز هر کشور که بر خیزد چراغی
گر اینجا عنبرین شمعی دهد نور
چراغی را در این طوفان بادی
دهندش روغنی از هر دماغی
ز باد سردش افشانند کافور
(نظامی، ۱۳۶۶: ۷۳۳)

خواجه:

خادم عیشخانه کو تا بکشد چراغ را
زانک زبانه می‌کشد شمع زمردین لگن
(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴: ۴۵۲)

فرخی در «بر تخت نشستن محمد بن محمود» قصیده‌ای دارد که در آن «محمد» را چون «شمع» و «محمود» را چون «چراغ» می‌داند:

وقت رفتن ملک به میر سپرد
گفت بر تخت مملکت بنشین
اگر آن شاه جاوانه نزیست
گل بخندد زیاد این بر سنگ
اندوه او دل گشاده بست
شمع داریم و شمع پیش نهیم
گر برفت آن ملک به ما بگذاشت
سخت خوب آید این دو بیت مرا
بر گذشته همه جهان غمگین
گر چراغی ز ما گرفت جهان
لشکر خویش و بنده و آزاد
تا به نام تو نام من بمان یاد
این خداوند جاودانه زیاد
آب گردد زیاد آن پولاد
رامش میر بسته را بگشاد
گر بکشت آن چراغ ما را باد
پادشاهی کریم و نیک نژاد
که شنیدم ز شاعری استاد
وز نشسته همه جهان دلشاد
باز شمعی به پیش ما بنهاد
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۴۱)

فرخی:

یافتم باغی پر از شمع و پر از شعله
رستم از دود چراغ و دم روزن هم
(همان: ۳۲۵)

در این بیت گلستان نیز تضاد شمع و چراغ آشکار است:

ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد
زود باشد کش به شب روغن نبینی در چراغ
(سعدی، ۱۳۷۳: ۶۸)

ثروتیان در مورد این ترکیب و برتری شمع بر چراغ نظری دیگر دارد. وی «چراغ» را از «شمع» نورانی‌تر و باارزش‌تر می‌داند و در شرح این بیت می‌فرماید: «شمع آفتاب» (مجاز) بالکنایه روی دوست به رمز تجلی نور حق. نکته: ترکیب اضافی «شمع آفتاب» یکی از ابداعات شاعرانه و مرموز خواجه حافظ است. هر خواننده‌ای نخست به مناسبت لفظی «چراغ» و «شمع» متوجه و حیرت زده می‌شود که چگونه دل دشمن در برابر «چراغ» قرار گرفته است و روی دوست در مقابل «شمع» در حالی که «چراغ» نورانی‌تر از «شمع» و با ارزش‌تر از آن است و نمی‌توان گفت که «تمثیل مشوش» به کار برده است، زیرا به قرینه صفت مرده، قطعاً مراد از چراغ مرده، دل دشمن است که بصیر و عارف نیست و تاریک و نابینا و جاهل است و آن‌گاه در بادی امر به نظر می‌رسد «شمع آفتاب» اضافه تشبیهی است، لیکن برابر قانون اضافه تشبیهی، چنین معادله‌ای غلط است زیرا همیشه هماننده (مشبه به) مضاف است و مانسته (مشبه) مضاف الیه و هماننده در صفت مشترک (وجه شبه) قویتر است، مانند «لعل لب، مروارید دندان، گوهر سخن» که لب در سرخی به لعل همانند شده است و سرخی در لعل قویتر از لب است و تابناکی و سفیدی و آبداری در مروارید بیشتر از دندان است و بها و روشنی و قیمت در گوهر بیشتر از سخن... الخ. ممکن است یکی بگوید که شمع آفتاب، اضافه تشبیهی مقلوب است، باید گفت اگر تشبیه قلب بشود، به استعاره بدل می‌شود، مانند «نرگس چشم و چشم نرگس» که چشم نرگس اضافه استعاری است و نرگس به صورت انسانی مجسم شده است که چشم دارد و اما اگر گاهی می‌بینیم

اضافه‌های تشبیهی قلب شده است و استعاری نیست، نیاز به توضیح دارد که بدانیم در آن صورت تشبیه قطعاً از بین می‌رود و به اضافه توضیحی بدل می‌شود. «لعل لب» اضافه تشبیهی است؛ یعنی لب مانند لعل است در سرخی. «لب لعل» توصیفی است یعنی لب سرخ مانند لعل. (نمی‌توان اسناد ایجاد کرد و گفت لب مانند لعل است). در این صورت «لعل» معنی مجازی دارد و مراد از آن صفت مشترک لعل و لب؛ یعنی «سرخ» است. پس شمع آفتاب تشبیهی نیست (ظاهراً در کتب بیان و دستور زبان فارسی این بحث مطرح نشده است و علمای بیان و پژوهشگران دستور زبان به این موضوع توجه نکرده‌اند). حال توانایی خیال خواجه حافظ خود نمایی می‌کند که با توجه عمیق به قرینه‌های صارفه بالا و قرینه معینه «آفتاب» می‌بینیم که شمع را به معنی «نور آن» به کار برده است به علاقه ملازمت، درست مانند اینکه بگویند آتش بدن بیمار، دست را می‌سوزاند به قرینه «بدن» می‌فهمیم مراد از آتش حرارت بدن است و آتش بجای گرما می‌نشیند به علاقه ملازمت و اما خواجه چرا این راه را انتخاب کرده است؟ خواجه، **کشاف** زمخشری را خوانده و استاد مسلم بیان بوده و از سوی دیگر می‌دانسته است که اگر چراغ با شمع در یک بیت قرار گیرد و «شمع» معنی متناسب با «چراغ» نداشته باشد، «ایهام تناسب» به وجود می‌آید که بسیار زیباست و این را هم می‌دانسته است که مردم این بیت را می‌خوانند و از شکل‌های خیالی و معنی مقصود و سنجش عاشقانه حافظ لذت می‌برند؛ بی‌آنکه خود ببینند «شمع آفتاب» چگونه اضافه‌ای است و این رمز توفیق خواجه حافظ است که هر کس به اندازه کوزه و کاسه خود از آب روان رودخانه شعر و غزل وی آب بر می‌دارد. (ثروتیان، ۱۳۸۰: ۹۲-۹۳)

نظر ثروتیان در مورد برتری چراغ بر شمع کاملاً اشتباه به نظر می‌رسد و با توجه به شواهدی که در بالا آمد، این شمع است که بر چراغ برتری دارد و ابیات زیر از ویس و رامین دقیقاً روشن می‌کند که شمع در روزگاران قدیم بر چراغ برتری داشته است:

وگر پیوند و پرو با تو بشکست	جهان‌داری چنین با تو پیوست
فلک بستد ز تو یک سبب سیمین	به جای آن ترنجی داد زرین

دری بست و دو در هبرش بگشاد چراغی برد و شمعی باز بنهاد
نکرد آن بد به جای تو زمانه که جویی گریه را ناخوش بهانه
(گرگانی، ۱۳۷۴: ۸۷)

شمیسا نیز در مورد ترکیب «شمع آفتاب» نوشته است: «مشبه به باید از مشبه اعرف و اجلی باشد یعنی وجه ماندگی باید در مشبه به قویتر و آشکارتر از مشبه باشد از این رو باید گفت که چراغ مثل خورشید می‌درخشد یعنی پر نور است و نمی‌توان گفت که خورشید مثل چراغ می‌درخشد، چون وجه شبه که درخشش است، در خورشید اقوی است (شمیسا، ۱۳۷۶: ۶۹) و سپس می‌نویسد: «این که حافظ فرموده است: «چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا» و آفتاب را در نور به شمع تشبیه کرده است، ظاهراً خالی از غرابت نیست، اما باید دانست که شمع در دنیای کهن پر نورترین وسیله در دسترس بوده است، چنان که امروزه می‌توان گفت، آفتاب مثل نور افکن می‌درخشد. در این صورت باید توجه داشت که گاهی مشبه به عقلاً در صفتی از مشبه اجلی نیست، اما عرفاً هست (همان: ۱۴۹).

آیا مشبه به باید اجلی از مشبه باشد؟ و در ترکیب «شمع آفتاب» مشبه به اجلی از مشبه نیست، خود قابل بحث است.

رابطه چراغ و آفتاب:

در مصراع مورد بحث حافظ «شمع آفتاب» در برابر «چراغ مرده» نشسته است؛ یعنی «چراغ» با «آفتاب» مقایسه شده، نه با «شمع»؛ هر چند شمع نیز از چراغ بزرگتر و در روشنایی برتر بوده است. حافظ روی دوست را به شمع مانند نمی‌کند، بلکه آن را آفتاب می‌داند تا چراغ را در برابر آفتاب نشانده باشد. چراغ در زمان قدیم با روغن می‌سوخته است و ضعیف و اندک نور بوده و هنگام خاموشی سیاه و تیره؛ به طوری که خاقانی آن را دل سیاه نیز خوانده است:

انوری:

آفتاب فلک آرای تو بر جای بود جای باشد که جهان را ز چراغ آید عار
(انوری، ۱۳۷۶: ۱۶۸)

صائب:

چراغ روز ندارد ز پرتو خورشید خجالتی که ز رخسار یار دارد شمع
(صائب، ۱۳۷۴، ج ۵: ۲۴۷۳)

و حافظ نیز در جای دیگر، از همین تضاد این گونه سود جسته است:

ساقی چراغ می به ره آفتاب دار گو بر فروز مشعله صبحگاه از او
(حافظ، ۱۳۷۱: ۵۶۲)

مرزبان نامه: «ملک زاده گفت: پادشاه به آفتاب رخشنده ماند و رعیت به چراغهای افروخته. آنجا که آفتاب تیغ زند، سنان شعله چراغ سر تیزی نکند و در مقابله انوار ذاتی او نور مستعار باز سپارد.» (ورامینی، ۱۳۷۳: ۵۸)

نکته:^۱

با وجود اینکه پس از یافتن شواهد متعدد، تقریباً برتری شمع بر چراغ در شواهد و متون قدیم مشخص شده بود، ولی حدود یک سال این موضوع در هاله‌ای از شک و ابهام بود اما سرانجام محمدرضا شفیعی کدکنی با در اختیار گذاشتن متن زیر که مربوط به نسخه خطی الفصول (متنی مربوط به کرامیه) در حدود اواخر قرن چهارم و یا اوایل قرن پنجم می‌شود، راهگشایی نمودند. بنا بر توضیحات شفیعی کدکنی در مقاله «چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی در پرتو سخنان نو یافته از او» کتاب الفصول تفسیر عرفانی قرآن به مشرب کرامی است و دارای چهار نسخه است. مولف آن شیخ عبد الوهاب حنفی است که علاوه بر این کتاب، کتابهای دیگری به نامهای السؤالات، الاستغناء و الجوهر و المذهب داشته است.

مشخصات کتاب الفصول در فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی مهدی ولایتی در صفحات ۵۶۳ و ۵۵۹ آمده است. در ورق ۹۰ سمت راست نسخه خطی الفصول آستان قدس رضوی در ذیل آیه ۴۶ سوره احزاب «داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا» (ای پیامبر ما تو را گواه و مژده رسان و هشدار دهند فرستادیم)

آمده است:

« فإن قيل لم يسمى شمعاً و هو أكبر ضوءاً من السراج. قالوا: لأن السراج يكون للفقرا و شمع للأغنياء و لأنه يقول كان محمد (ص) خاصه للفقراء و كان سراجاً للمؤمنين فى الدنيا و مبشّر المذنبين بالشفاعه فى العقباء» سپس آورده است: « و سراج خمسه ذكرنا فى كتاب سؤالات».

که یکی دیگر از شواهد بسیار مسلم در برتری شمع بر چراغ در روزگاران گذشته است.

پی نوشتها:

۱- با تشکر از شفيعى کدکنى که مطالب فوق را تلفنى در اختيار نگارنده نهادند. برای اطلاعات بیشتر می توان به مقاله «چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی در پرتو سخنان نو یافته از او»، به قلم ایشان در **ارج نامه ایرج**، به خواستاری و اشراف محمد تقی دانش پژوه و عباس زریاب خویی، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۷، تهران، جلد دوم، صص ۶۱-۱۱۳ و فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، مهدی ولایی، انتشارات کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، صص ۵۵۹-۵۶۳ مراجعه نمود.

منابع:

- ۱- اشرفزاده، رضا. (۱۳۷۹). **راز خلوتیان**، شرح گزیده غزلیات حافظ شیرازی، انتشارات کلهر.
- ۲- انوری. (۱۳۷۶). **دیوان**، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۳- ثروتیان، بهروز. (۱۳۷۹). **غزلیات حافظ**، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ اول.
- ۴- جامی. (۱۳۷۸). **هفت اورنگ**.
- ۵- حافظ، شمس الدین. (۱۳۷۱). **دیوان**، کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی علیشاه، چاپ دهم.
- ۶- خاقانی. (۱۳۷۵). **دیوان**، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات نگاه.

- ۷- خرمشاهی، بهاءالدین. (۱۳۷۱). **حافظ نامه**، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۸- خواجهی کرمانی. (۱۳۷۴). **دیوان**، به کوشش سعید قانعی، انتشارات بهزاد.
- ۹- رادویانی، محمد بن عمر. (۱۳۶۲). **ترجمان البلاغه**، تصحیح احمد آتش، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
- ۱۰- زنجانی، برات. (۱۳۷۲). **شرح مخزن الاسرار**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۱۱- سعدی. (). **کلیات**، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- ۱۲- _____. (۱۳۷۲). **دیوان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، چاپ ششم.
- ۱۳- _____. (۱۳۷۳). **گلستان**، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- ۱۴- سیف فرغانی. (۱۳۶۰). **دیوان**، به کوشش ذبیح الله صفا.
- ۱۵- شمس تبریزی. (۱۳۷۶). **کلیات**، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۶- شفیع کدکنی. (۱۳۸۱). **شاعر آینه‌ها**، تهران: آگاه.
- ۱۷- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). **بیان**، تهران: انتشارات فردوسی، چاپ ششم.
- ۱۸- صائب. (۱۳۷۴). **دیوان**، به کوشش محمد قهرمان، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۱۹- عراقی، فخرالدین. (۱۳۷۲). **مجموعه آثار**، به کوشش نسرین محتشم، تهران: زوار.
- ۲۰- عطار نیشابوری. (۱۳۷۵). **دیوان**، با مقدمه سعید نفیسی، کتابخانه سنایی، چاپ دوم.
- ۲۱- فرخی سیستانی. (۱۳۷۱). **دیوان**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چاپ چهارم.
- ۲۲- فردوسی. (۱۳۷۴). **شاهنامه**، متن کامل، تهران: چاپ قطره.
- ۲۳- فروغی. (۱۳۷۸). **دیوان**، به خط کلهر، دنیای کتاب.
- ۲۴- کزازی، جلال‌الدین. (۱۳۷۵). **دیر مغان**، تهران: انتشارات قطره.

- ۲۵- گرگانی، فخرالدین اسعد. (۱۳۷۴). ویس و رامین، تصحیح محمد روشن.
- ۲۶- محتشم کاشانی. (۱۳۶۶). دیوان، به کوشش اکبر بهداروند، انتشارات نگاه.
- ۲۷- معدن‌کن، معصومه. (۱۳۷۲). بزم دیرینه عروس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۸- مولوی. (۱۳۷۵). مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، انتشارات توس.
- ۲۹- نظامی گنجوی. (۱۳۶۸). شرفنامه، به کوشش بهروز ثروتیان، انتشارات قوی.
- ۳۰- _____ (۱۳۶۶). خسرو و شیرین، به کوشش بهروز ثروتیان، انتشارات توس.
- ۳۱- ورامینی، سعدالدین. (۱۳۷۳). مرزبان نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ پنجم.
- ۳۲- هروی، حسینعلی. (۱۳۶۸). مقالات حافظ، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، انتشارات کتاب‌سرا، چاپ اول.
- ۳۳- هاتف. (۱۳۵۹). دیوان، به تصحیح محمود شاهرخی و محمد علی‌دوست.

